

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بحث در کیفیت جمع بین این دو طایفه از روایات است یعنی روایاتی که دلالت دارد بر اینکه در طول عمر حج، یکبار واجب است و در مقابل، روایاتی که دلالت دارد که حجّ بر اهل جده (ثروتمندان)، هر سال واجب است. تا به حال سه راه در جمع بین این روایات، مورد بررسی قرار گرفت و در میان این سه راه، راه اول را (که مسئله وجوب کفایی بود) ترجیح دادیم و راه دوم و سوم مورد اشکال قرار گرفت. راه چهارم جمع روایات، راهی است که محقق خوئی (قدس سرّه) مطرح کرده و می‌فرماید به نظر ما این راه، احسن المحامل و توجیهات است و ندیدم کسی این راه را مطرح کند.

راه چهارم؛ بیان محقق خوئی (قدس سرّه) در جمع روایات

ایشان می‌فرماید دسته دوم از این روایات، ظهور در این دارد که بر اهل جده فی کل عام واجب است و نظر دارد به کاری که عرب‌ها در جاهلیت انجام می‌دادند و آن اینکه؛ عرب جاهلی قبل از اسلام، وقتی می‌خواست حج را انجام دهد، در بعضی از سال‌ها حج را انجام نمی‌داد و این روایات، در مقابل این کار اهل جاهلیت است؛ زیرا آن‌ها در بعضی از سال‌ها حج را انجام نمی‌دادند و این روایات می‌گوید: «علی اهل الجده فی کل عام» حج واجب است.

علت اینکه عرب جاهلی در بعضی از سال‌ها حج انجام نمی‌داد، این بود که: «لتداخل بعض السنين في بعض بالحساب الشمسي»^[1]؛ عرب‌ها از راه حساب شمسی، بعضی از سال‌های قمری را در بعض دیگر تداخل می‌دادند، «فان العرب كانت لا تحج في بعض الأعوام و كانوا يعدون الأشهر بالحساب الشمسي»؛ در بعضی از سال‌ها حج نمی‌کرد و ماه‌ها را به حساب شمسی محاسبه می‌کرد.

بعد می‌فرماید: «منه قوله تعالى إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» و ربما لا تقع مناسك الحج في شهر ذي الحجة، فأنزل الله تعالى هذه الآية ردا عليهم؛ این آیه 37 سوره توبه نیز، مربوط به همین کار عرب جاهلی است و این کار عرب جاهلی را، ردّ می‌کند به اینکه «بان الحج يجب في كل عام و انه لا تخلو كل سنة عن الحج».

اشکال والد معظم (قدس سرّه) بر مرحوم خوئی

مرحوم والد ما این کلام محقق خوئی (قدس سرّه) را مورد مناقشه قرار داده و فرمودند اگر عرب حج را در بعضی از سال‌ها ترک می‌کرد، «لیس لأجل عدّه الأشهر بالحساب الشمسي»؛ از این جهت نبوده که ماه‌ها را روی حساب شمسی حساب

می‌کردند، «فإن الظاهر عدم كون هذا الحساب معروفاً عند الاعراب حتى في زماننا هذا»؛ قبل از اسلام در میان عرب، اصلاً حساب شمسی نبوده حتی در زمان ما نیز، عرب کاری به حساب شمسی ندارد.

همچنین «نسیء» در این آیه «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ»، مربوط به آیه قبل است که خداوند فرموده: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ»^[2]، که عرب این ماه‌های چهارگانه را، به عنوان شهر حرب می‌دانستند و این از زمان حضرت ابراهیم و اسماعیل (علیهم السلام) بوده است.^[3]

بنابراین، محقق خوئی (قدس سرّه) در اینجا، دو ادعا دارند: (1) این روایات اهل جده، ناظر است به کاری است که عرب در زمان جاهلیت می‌کرده (یعنی تداخل سال‌ها را درست می‌کردند و در اثر این تداخل، در بعضی از سال‌ها حج انجام نمی‌دادند). (2) آیه «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» نیز مربوط به کار عرب‌ها در زمان جاهلیت است. پیش از بررسی اشکال مرحوم والد بر محقق خوئی (قدس سرّه)، مقداری درباره خود آیه: «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» صحبت می‌کنیم تا روشن شود که معنای این آیه چیست و اینکه آیا ارتباط به حج دارد یا خیر؟

بررسی آیه شریفه «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ»

کلمه «النَّسِيءُ»، قرائت‌های مختلفی دارد؛ (1) «نسیء» به تشدید خوانده شد، (2) «نسیء» به حمزه خواندند، (3) «نسیء» نیز خواندند. این کلمه در لغت (همان‌گونه که فخر رازی بیان کرده)، دو معنا دارد؛ (1) به معنای تأخیر است، «نَسَأْتُ الْإِبِلَ عَنِ الْحَوْضِ إِذَا اخْرَتَهَا»، یا «نَسَأْتُ اللَّهَ فَلَانًا أَجَلَهُ»؛ یعنی «اخرّ اجله»؛ خدا اجل فلانی را تأخیر انداخت. این معنا را، مشهور نیز پذیرفته‌اند و «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» یعنی تأخیر، زیاده در کفر است (که زیاده در کفر را معنا خواهیم کرد).

(2) «النسيء اصله من الزيادة نساءً في الاجل إذا زاد فيه»؛ وقتی بدهکار به طلبکار می‌گوید یک مقدار مدت را زیاد کن، در اینجا می‌گویند «نساءً»، «قيل للبن النساء لزيادة الماء فيه»؛ اگر به شیری آب وارد کنند، به این دیگر لبن نمی‌گویند، بلکه می‌گویند: «نَسِءٌ» یعنی آب در آن زیاد شده است.^[4]

با ملاحظه روایات، درمی‌یابیم که اکثر روایات عامه و خاصه، ظهور در این دارد که اولاً؛ مراد از «نسیء»، تأخیر است و ثانیاً؛ تأخیر در تحریم است. خود قرآن به خوبی دلالت بر این معنا دارد: «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحْلُوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ»^[5]؛ در روایات نیز آمده که ماه‌های حرام، ذی قعدة، ذی حجه، محرم (که این سه ماه، متوالی و پشت سر هم می‌باشد) و رجب است. عرب می‌دید که در این سه ماه متوالی، جنگ نکرده و از این ترک جنگ در سه ماه، مشکلاتی برایش پیش می‌آمد؛ زیرا با جنگ کردن، غنائم نصیبشان شده و زندگی‌شان اداره می‌شد.

یک شخصی بین عرب‌های جاهلی بود که حکم به «انساء» می‌کرد یعنی می‌گفت امسال محرم ماه حلال است و تحریم در ماه محرم را تأخیر می‌انداخت به ماه صفر و می‌گفت من تحریم جنگ در ماه محرم را در صفر قرار دادم و جنگ در ماه محرم را، برای شما حلال کردم. مراد خداوند در قرآن نیز همین معناست.

احتمال اول درباره «نسیء»

مرحوم علامه طباطبائی نیز می‌فرماید این «يُحْلُونَهُ عَامًا وَ يَحَرِّمُونَهُ عَامًا» به این معناست که عرب‌های جاهلی، یک سال می‌گفتند محرم ماه حلال است و امسال حرمت را به ماه صفر می‌انداختند، باز سال بعد یا دو سال بعد دوباره ماه محرم را حرام

می‌کردند و خودشان این‌گونه جابجا کرده و تأخیر می‌انداختند، البته اینکه چهار ماه حرام است را، عددش را حفظ می‌کردند، ولی جابجا می‌کردند.

مرحوم علامه در ادامه نکته لطیفی درباره «یُضَلُّ» می‌فرماید این «یُضَلُّ» یعنی یک کسی حکم به انشاء می‌کرده و با حکم او، برای دیگران ضلالت به وجود می‌آمده (البته قرائت‌ها در «یُضَلُّ» مختلف است، ولی قرائت مشهور همین «یُضَلُّ» است یعنی کسانی که کافر شدند، گمراه می‌شدند یعنی یک کسی به وسیله انشاء گمراه می‌کرد و دیگران هم گمراه می‌شدند.

بنابراین، یک احتمال مشهور بین شیعه و سنی، همین است که مراد از «نسیء»، تأخیر حرمت ماه حرام از یک ماه به ماه دیگر و جابجا کردن احکام یک ماه است؛ به جای اینکه بگویند در محرم جنگ حرام است، می‌گفتند در صفر جنگ حرام است.

ایشان در ادامه درباره «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» می‌نویسد: «لأنه تحريم ما احل الله و تحليل ما حرّمه الله»؛ خدا محرم را فرموده حرام است و ما حق نداریم آنچه خداوند حرام کرده، بگوئیم حلال است، خداوند ماه صفر را حلال کرده، بعد بگوئیم حرام است. این تغییر حکم خدا، «زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» است یعنی زیادی در آن کفر اعتقادی و در همان شرک‌شان است (در ترجمه قرآن مرحوم مشکینی، نوشته بود «بدعت عملی» که تعبیر خوبی است یعنی این‌ها بدعت عملی می‌گذاشتند که عملاً حرام را برداشته و جابجا می‌کردند که یک اضافه‌ای می‌شد بر همان کفری که داشتند).

خلاصه آنکه؛ «نسیء» یعنی تأخیر و معنای «زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» و «يحلّونه عاماً و يحرمونه عاماً» نیز روشن شد. نتیجه آنکه؛ ما باشیم و آیه شریفه، این آیه هیچ ارتباطی به مسئله تغییر ماه‌های حرام و ماه‌های قمری ندارد.

نکته: «نسیء» در اینجا، فعل به معنای مصدر است نه فعل به معنای مفعول، اگر فعل به معنای مفعول باشد، یعنی خود ماه (که مؤخر است) که آیه نمی‌خواهد بگوید این مؤخر و ماه، «زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» است، بلکه این تأخیر انداختن به صورت معنای مصدري، خودش «زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» است.

احتمال دوم درباره «نسیء»

این احتمال، در بعضی از روایات اهل سنت آمده و مرحوم طباطبائی این احتمال را نیز ذکر کرده است و آن، روایتی است که در تفسیر «الدر المنثور»^[6] از عبدالرزاق و ابن منذر از مجاهد نقل کرده: «فی قوله تعالى إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ قال فرض الله الحج في ذی الحجة و كان المشركون يسمّون الاشهر»؛ می‌گوید مشرکین اشهر سال را سیزده تا قرار می‌دادند، «ذاالحجة و المحرم و صفر و ربيع و ربيع و جمادی و جمادی و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذا القعدة و ذا الحجة ثم يحجون فيه»؛ ذی‌الحجه دوباره تکرار شده و سال را سیزده ماه قرار می‌دادند، سپس در آن حجّ به جا می‌آوردند.

در تاریخ آمده که عرب جاهلی می‌دید که این ماه ذی‌الحجه‌ای که در سال قمری قرار دارد، در فصول اربعه سال جابجا می‌شود، یک وقت در تابستان است، یک وقت در پائیز، یک وقت در زمستان و یک وقت هم در بهار است. اینها برای اینکه مصالح خودشان را رعایت کنند، سال قمری را مثل سال شمسی محاسبه کردند (و می‌گویند این را از یهود مجاور خود یاد گرفتند) به این صورت که چون هر سال قمری، یازده روز از سال شمسی کمتر است، هر سه سال یک بار سال را سیزده ماه کردند (البته کیسه بودن سال شمسی را نیز در تغییر ماه‌ها دخالت دادند).

حرف دیگر این است که عرب جاهلی، ماه ذی‌الحجه را تغییر داده و تأخیر انداخت، مثلاً اگر امسال ذی‌الحجه به سرما می‌خورد، اسم ماه بعد را ذی‌الحجه می‌گذاشت و در آن زمان حج را انجام می‌دادند، سال بعد دوباره در زمستان افتاده بود و

اسم ماه بعد را ذی الحجه می‌گذاشتند یعنی هر سالی را که می‌خواستند به حج بروند، طبق آن زمان شمسی که کارشان کمتر بود و درآمد خوبی داشتند و هوا سرد نبود، آن ماه را ذی الحجه نامیده و حج انجام می‌دادند.

بنابراین، اولاً؛ یازده روز کمتر بودن سال قمری از شمسی و همچنین مسئله کبیسه بودن سال شمسی را، در سال‌های قمری داخل می‌کردند، ثانیاً؛ ماه ذی الحجه را جابجا می‌کردند که همان ماهی که اینها می‌خواستند، ذی الحجه می‌نامیدند. مثلاً الآن محرم بود می‌گفتند ذی الحجه، یا صفر بود می‌گفتند ذی الحجه و هدفشان این بود که در یک وقتی حج انجام بشود، که به راحتی بتوانند به حج رفته و از جهت سرما و گرما مشکلی نداشته باشند.

روایتی از اهل سنت درباره «نسیء»

مرحوم علامه طباطبائی در اینجا ابتدا این روایت اهل سنت را از مجاهد نقل می‌کند که مجاهد می‌گوید: «كان المشركون يسمون الأشهر»، ماه‌ها را سیزده تا قرار می‌دادند (راه اینکه یک سال چطور سیزده ماه می‌شده، همین بیانی بود که عرض کردیم).

ایشان در ادامه روایت می‌نویسد: «ثم يسكتون عن المحرم فلا يذكرونه»؛ گاهی اوقات اسمی از محرم نمی‌آوردند، «ثم يعودون فيسمون صفر صفر ثم يسمون رجب جمادى الآخرة ثم يسمون شعبان رمضان و رمضان شوال، و يسمون ذا القعدة شوال ثم يسمون ذا الحجة ذا القعدة ثم يسمون المحرم ذا الحجة ثم يحجون فيه و اسمه عندهم ذو الحجة»؛ بعد به صفر می‌گفتند صفر، بعد اسم رجب را جمادى الآخرة می‌گذاشتند، به شعبان می‌گفتند رمضان، به رمضان می‌گفتند شوال، به ذو القعدة می‌گفتند شوال، اسم ماه واقعی محرم را، می‌گذاشتند.

بعد می‌نگارد: «ثم عادوا إلى مثل هذه القصه فكانوا يحجون في كل شهر عاماً»؛ در دو سال یک ماهش را حج می‌رفتند، «حتى وافق حجة ابى بكر الاخره من العام في ذى القعدة»، اینطور که تاریخ می‌گوید، قبل از حجة الوداع سال نهم که ابوبکر به حج رفت، او در ذوالقعدة رفته یعنی ماهی بوده که واقعاً ذو القعدة بوده، اما طبق حساب عرب جاهلیت به آن ذی الحجه می‌گفتند. «ثم حج النبي (صلي الله عليه وآله) حجته التي حج فيها فوافق ذو الحجة»؛ سال دهم که پیامبر (صلي الله عليه وآله) حج رفت، خود ذی الحجه شده، یعنی سال قبل به ذی القعدة می‌گفتند ذی الحجه، سال بعد مصادف با خود ذی الحجه شده است.

در ادامه، جمله‌ای از پیامبر (صلي الله عليه وآله) در حجة الوداع نقل می‌کند که حضرت فرمود: «ان الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السماوات و الارض»؛ زمان برگشت و دور زد به همان حالت سابق خودش، مثل آن هیئتی که خدا در روز اول خلق کرد. این کلام پیامبر (صلي الله عليه وآله) کنایه است از اینکه الآن زمان ذی الحجه، واقعاً همان ذی الحجه است و کاری که عرب قبلاً می‌کردند نیست و بعد فرمود باید به همین طریق هم باشد.

ارزیابی علامه طباطبائی (قدس سرّه) نسبت به روایت

مرحوم علامه به این روایت اشکال کرده و می‌فرماید: «و محصله على ما فيه من التشويش و الاضطراب»؛ این روایت مجاهد که نقل کردیم، اولاً؛ در آن تشویش و اضطراب وجود دارد، در همان قسمتی که می‌گوید به صفر می‌گفتند صفر، به رجب می‌گفتند جمادى، گاهی اوقات پس و پیش است؛ زیرا هدف اصلی اینها، این بود که حج را در زمان معینی انجام دهند (مثل اول مهر یا اول فروردین که بهار است و فصل خوبی است) و چون ماه‌های قمری تغییر پیدا می‌کند؛ فروردین یک سال مصادف با رجب است، یک سال مصادف با شعبان و یک سال مصادف با رمضان می‌شود. این‌ها هر ماه قمری که در فروردین قرار می‌گرفت، می‌گفتند ذی الحجه است.

نتیجه این می‌شد که ماه‌های قبل نیز، هر کدام جای یک ماه دیگری را می‌گرفت؛ رجب می‌رفت جای ماه جمادی الثانی، جمادی الثانی هم می‌رفت جمادی الاولى، ربیع الثانی جای ربیع الاول، باید یک نظامی در آن باشد در این روایت این نظام وجود ندارد. به همین دلیل، مرحوم علامه می‌فرماید این روایت، تشویش و اضطراب دارد.

خلاصه اشکال آنکه؛ «أن العرب كانت قبل الإسلام يحج البيت في ذي الحجة غير أنهم أرادوا أن يحجوا كل عام في شهر فكانوا يدورون بالحج الشهور شهرا بعد شهر و كل شهر وصلت إليه النوبة عامهم ذلك سموه ذا الحجة و سكتوا عن اسمه الأصلي»؛ هر سال می‌خواستند در یک ماه، حج بجا آورند و در حج، این ماه‌ها را دور می‌زدند و هر ماهی که در آن سال نوبت به آن می‌رسید، اسم آن را ذی‌الحجّه می‌گذاشتند و از اسم اصلی آن ساکت می‌شدند.

مرحوم علامه در ادامه می‌فرماید علاوه بر اضطراب در این روایت، مفادی که از آن استفاده می‌شود؛ دو لازمه دارد که هر دو دارای اشکال است؛ 1) «و لازم ذلك أن يتألف كل سنة فيها حجة من ثلاثة عشر شهرا و أن يتكرر اسم بعض الشهور مرتين أو أزيد كما يشعر به الرواية، و لذا ذكر الطبري أن العرب كانت تجعل السنة ثلاثة عشر شهرا، و في رواية اثني عشر شهرا و خمسة و عشرين يوما»؛ نتیجه این کار آن است که اگر بخواهد در ماه فروردین حج را بگویند ذی‌الحجه، سال سیزده ماه شود.

زیرا وقتی روی حساب شمسی بخواهند بشمارند، هر سه سال یک ماه به ماه‌های قمری اضافه می‌شود (زیرا ما به التفاوت سال شمسی را، یک ماه به سال قمری اضافه می‌کردند یعنی یازده روز که ما به التفاوت است، سه تا یازده روز، 33 روز می‌شد که این مدت هر سه سال یک ماه اضافه می‌شد). بنابراین، برای اینکه ماه‌های قمری بر شمسی، تطبیق کند و مثلاً ذی‌الحجه در هر سال، فروردین شود، باید هر سه سال، سال قمری 13 ماه می‌شد.

2) «و لازم ذلك أيضا أن تتغير أسماء الشهور كلها، و أن لا يواطىء اسم الشهر نفس الشهر إلا في كل اثنتي عشرة سنة مرة إن كان التأخير على نظام محفوظ، و ذلك على نحو الدوران»؛ لازمه دوم این روایت، آن است که تمام اسماء شهور تغییر کند به رجب بگوئیم جمادی، به جمادی بگوئیم رجب و هر 12 سال، یکبار ذی‌الحجه در ذی‌الحجه واقعی باشد. سخن اصلی مرحوم علامه این است که: «و مثل هذا لا يقال له الإنشاء و التأخير فإن أخذ السنة ثلاثة عشر و تسمية آخرها ذا الحجة تغيير لأصل التركيب لا تأخير لبعض الشهور بحسب الحقيقة»؛ می‌فرماید چرا این روایت را متصل کردید به آیه «[إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ](#)؟! و حال آنکه این تغییر اصل سنه است، تغییر در اصل ترکیب است، شما به رجب می‌گوئید شعبان، به شعبان می‌گوئید رمضان، به رمضان می‌گوئید شوال، این تغییر است و این ربطی به «[إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ](#)» ندارد.

مرحوم علامه اشکالات دیگری نیز بیان کرده است که مطالعه بفرمایید.^[17] دقت کنید که آیا این آیه «[إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ](#)»، ارتباطی به این کار عرب جاهلی دارد یا خیر؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[11] □ «و الاولى في توجيه هذه الروايات ان يقال: انها ناظرة إلى ما كان يصنعه أهل الجاهلية من عدم الإتيان بالحج في بعض السنين لتداخل بعض الستين في بعض بالحساب الشمسي فان العرب كانت لا تحج في بعض الأعوام و كانوا يعدون الأشهر بالحساب الشمسي و منه قوله تعالى [إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ](#) و ربما لا تقع مناسك الحج في شهر ذي الحجة، فأنزل الله تعالى هذه الآية ردا عليهم بان الحج يجب في كل عام و انه لا تخلو كل سنة عن الحج. و بالجملة كانوا يؤخرون الأشهر عما رتبها الله تعالى فربما لا يحجون في سنة و قد أوجب الله تعالى الحج لكل احد من أهل الجدة، و الثروة في كل عام قمری و لا يجوز تغييره، و تأخيره عن شهر ذي الحجة. فالمنظور في الروايات ان كل سنة قمرية لها حج و لا يجوز خلوها عن الحج لا انه يجب الحج على

كل أحد في كل سنة. ولعل هذا الوجه الذي ذكرناه أحسن من المحامل المتقدمة و لم أر من تعرض إليه.» معتمد العروة الوثقى، ج1، ص16.

[2] «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» سورة توبه، آيه36.

[3] «رابعها ما افاده بعض الاعلام في شرحه على العروة وجعله أحسن المحامل و وجوه الجمع من ان الروايات الظاهرة في كون الحج فريضة في كل عام ناظرة الى ما كان يصنعه أهل الجاهلية من عدم الإتيان بالحج في بعض السنين لأنهم كانوا يعدون الأشهر بالحساب الشمسي و مقتضاه تداخل بعض السنين في بعض و منه قوله تعالى: إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ فإنه رد عليهم بان الحج يجب في كل عام و انه لا يخلو كل سنة عن الحج و بالجملة كانوا يؤخرون الأشهر عما رتبها الله تعالى فربما لا يحجون في سنة فالمنظور في الروايات ان كل سنة قمرية لها حج و لا يجوز خلوها عن الحج لا انه يجب الحج على كل أحد في كل سنة. و اللازم أولا توجيه هذا الكلام بان تركهم الحج في بعض الأعوام ليس لأجل عدهم الأشهر بالحساب الشمسي فان الظاهر عدم كون هذا الحساب معروفا عند الاعراب حتى في زماننا هذا بل لأجل ما وقع في تفسير الآية المسبوقه بما يدل على ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا منها أربعة حرم من ان العرب كانت تحرم الشهور الأربعة و ذلك مما تمسكت به من ملة إبراهيم و إسماعيل و هم كانوا أصحاب غارات و حروب فربما كان يشق عليهم ان يمكنوا ثلاثة أشهر متوالية لا يغزون فيها فكانوا يؤخرون تحريم المحرم الى صفر فيحرمونه و يستحلون المحرم فيمكنون بذلك زمانا ثم يزول التحريم الى المحرم و لا يفعلون ذلك إلا في ذي الحجة و حكى عن مجاهد انه قال: كان المشركون يحجون في كل شهر عامين فحجوا في ذي الحجة عامين ثم حجوا في المحرم عامين ثم حجوا في صفر عامين و كذلك في الشهور حتى وافقت الحجة التي قبل حجة الوداع في ذي القعدة ثم حج النبي - ص - في العام القابل حجة الوداع فوافقت في ذي الحجة. و من ذلك يظهر ان التأخير لم يكن مستندا الى الحساب الشمسي بل الى تغيير مكان الأشهر من حيث الحلية و الحرمة و مع ذلك لا يكون هذا الوجه بتام فإنه لو كان كلمة «في كل عام» واقعة في آية الحج لكان من الممكن ان تحمل على ما ذكر ردا على ما كان يصنعه العرب في الجاهلية و اما مع وقوعها في الرواية المروية عن موسى بن جعفر (عليه السلام) المتقدمة فلا وجه للحمل على هذا بعد وجود فصل طويل و نسيان ما كان يصنعه العرب في الجاهلية و بطلانه و عدم تحققه أصلا لمضي أزيد من مائة سنة من الإسلام فلا مجال لهذا الحمل.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحج، ج1، ص: 20.

[4] «الْمَسْأَلَةُ الْأُولَى: فِي النَّسِيءِ قَوْلَانِ: الْقَوْلُ الْأَوَّلُ: أَنَّهُ التَّأْخِيرُ. قَالَ أَبُو زَيْدٍ: نَسَأْتُ الْإِبِلَ عَنِ الْحَوْضِ أَنْسَأَهَا نَسَاءً إِذَا أَخَّرْتَهَا وَأَنْسَأْتَهَا إِنْسَاءً إِذَا أَخَّرْتَهُ عَنْهُ، وَالْإِسْمُ النَّسِيئَةُ وَالنَّسَاءُ، وَمِنْهُ: أَنْسَأَ اللَّهُ فَلَانًا أَجَلَهُ، وَنَسَأَ فِي أَجَلِهِ قَالَ أَبُو عَلِيٍّ الْفَارِسِيُّ: النَّسِيءُ مَصْدَرٌ كَالنَّذِيرِ وَالنَّكِيرِ، وَيُحْتَمَلُ أَيْضًا أَنْ يَكُونَ نَسِيٌّ بِمَعْنَى مَنْسُوءٍ كَقَتِيلٍ بِمَعْنَى مَقْتُولٍ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ مِنْهُ هَاهُنَا الْمَفْعُولُ، لِأَنَّهُ إِنْ حُمِلَ عَلَى ذَلِكَ كَانَ مَعْنَاهُ: إِنَّمَا الْمُؤَخَّرُ زِيَادَةً فِي الْكُفْرِ، وَالْمُؤَخَّرُ الشَّهْرُ، فَيَلْزَمُ كَوْنُ الشَّهْرِ كُفْرًا، وَذَلِكَ بَاطِلٌ، بَلِ الْمُرَادُ مِنَ النَّسِيءِ هَاهُنَا الْمَصْدَرُ بِمَعْنَى الْإِنْسَاءِ، وَهُوَ التَّأْخِيرُ. وَكَانَ النَّسِيءُ فِي الشُّهُورِ عِبَارَةً عَنْ تَأْخِيرِ حُرْمَةِ شَهْرٍ إِلَى شَهْرٍ آخَرَ، لَيْسَتْ لَهُ تِلْكَ الْحُرْمَةُ. وَرَوَى عَنْ ابْنِ كَثِيرٍ مِنْ طَرِيقِ شَيْبَلٍ: النَّسَاءُ بَوَازِنُ النَّفْعِ وَهُوَ الْمَصْدَرُ الْحَقِيقِيُّ، كَقَوْلِهِمْ: نَسَأْتُ، أَيِ أَخَرْتُ وَرَوَى عَنْهُ أَيْضًا: النَّسِيءُ مَخْفَفَةُ الْيَاءِ، وَلَعَلَّ لُغَةً فِي النَّسَاءِ بِالْهَمْزَةِ مِثْلُ: أَرْجَيْتُ وَأَرْجَأْتُ. وَرَوَى عَنْهُ: النَّسِيءُ مُشَدَّدُ الْيَاءِ بِغَيْرِ هَمْزَةٍ وَهَذَا عَلَى التَّخْفِيفِ الْقِيَاسِيِّ. وَالْقَوْلُ الثَّانِي: قَالَ قُطْرُبٌ: النَّسِيءُ أَصْلُهُ مِنَ الزِّيَادَةِ يَقَالُ: نَسَأْتُ فِي الْأَجَلِ وَأَنْسَأْتُ إِذَا زَادَ فِيهِ، وَكَذَلِكَ قِيلَ لِلْبَيْنِ النَّسِيءُ لِزِيَادَةِ الْمَاءِ فِيهِ، وَنَسَأْتُ الْمَرْأَةَ حَبَلْتُ، جَعَلْتُ زِيَادَةَ الْوَلَدِ فِيهَا كَزِيَادَةِ الْمَاءِ فِي اللَّبَنِ، وَقِيلَ لِلنَّاقَةِ: نَسَأْتُهَا، أَيِ زَجَرْتُهَا لِيَزْدَادَ سَيْرُهَا وَكُلُّ زِيَادَةٍ حَدَثَتْ فِي شَيْءٍ فَهُوَ نَسِيءٌ قَالَ الْوَاخِدِيُّ: الصَّحِيحُ الْقَوْلُ الْأَوَّلُ، وَهُوَ أَنَّ أَصْلَ النَّسِيءِ التَّأْخِيرُ، وَنَسَأْتُ الْمَرْأَةَ إِذَا حَبَلْتُ لِتَأْخُرَ حَيْضُهَا، وَنَسَأْتُ النَّاقَةَ أَيِ أَخَّرْتُهَا عَنْ غَيْرِهَا، لِئَلَّا يَصِيرَ اخْتِلَاطُ بَعْضِهَا بِبَعْضٍ مَانِعًا مِنْ حُسْنِ الْمَسِيرِ، وَنَسَأْتُ اللَّبْنَ إِذَا أَخَّرْتَهُ حَتَّى كَثُرَ الْمَاءُ فِيهِ.» تفسير الرازي (مفاتيح الغيب)، ج16، ص44.

[5] «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلِلُونَ عَامًا وَ يُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِيُؤْاطُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيَحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» سورة توبه، آيه37.

[6] «أخرج عبد الرزاق و ابن المنذر و ابن أبي حاتم و أبو الشيخ عن مجاهد: في قوله: «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ» قال: فرض الله الحج في ذي الحجة، و كان المشركون يسمون الأشهر ذا الحجة و المحرم و صفر و ربيع و ربيع و جمادى و جمادى و رجب و شعبان و رمضان و شوال و ذا القعدة و ذا الحجة ثم يحجون فيه. ثم يسكتون عن المحرم فلا يذكرونه ثم يعودون فيسمون صفر

صفر ثم يسمون رجب جمادى الآخرة ثم يسمون شعبان رمضان ورمضان شوال، و يسمون ذا القعدة شوال ثم يسمون ذا الحجة ذا القعدة ثم يسمون المحرم ذا الحجة ثم يحجون فيه و اسمه عندهم ذو الحجة. ثم عادوا إلى مثل هذه القصة فكانوا يحجون في كل شهر عاما حتى وافق حجة أبي بكر الآخرة من العام في ذي القعدة ثم حج النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) حجته التي حج فيها فوافق ذو الحجة فذلك حين يقول (صلى الله عليه وآله وسلم) في خطبته: إن الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السماوات و الأرض.»

[7] □ «على أنه مخالف لسائر الأخبار و الآثار المنقولة و لا مأخذ لذلك إلا هذه الرواية و ما ضاهاها كرواية عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده قال: كانت العرب يحلون عاما شهرا و عاما شهرين، و لا يصيبون الحج إلا في كل ستة و عشرين سنة مرة و هو النسيء الذي ذكر الله تعالى في كتابه فلما كان عام الحج الأكبر ثم حج رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) من العام المقبل فاستقبل الناس الأهله فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) إن الزمان قد استدار كهيئته يوم خلق الله السماوات و الأرض، و هو في الاضطراب كخبر مجاهد. على أن الذي ذكره من حجة أبي بكر في ذي القعدة هو الذي ورد من طرق أهل السنة أن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) جعل أبا بكر أميرا للحج عام تسع فحج بالناس، و قد ورد في بعض روايات أخر أيضا أن الحجة عامئذ كانت في ذي القعدة. و هذه الحجة على أي نعت فرضت كانت بأمر من النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و إمضائه، و لا يأمر بشيء و لا يمضي أمرا إلا ما أمر به ربه تعالى، و حاشا أن يأمر الله سبحانه بحجة في شهر نسيء ثم يسميها زيادة في الكفر. فالحق أن النسيء هو ما تقدم أنهم كانوا يتخرجون من توالي شهور ثلاثة محرمة فينسئون حرمة المحرم إلى صفر ثم يعيدونها مكانها في العام المقبل. و أما حجهم في كل شهر سنة أو في كل شهر سنتين أو في شهر سنة و في شهر سنتين فلم يثبت عن مأخذ واضح يوثق به، و ليس من البعيد أن تكون عرب الجاهلية مختلفين في ذلك لكونهم قبائل شتى و عشائر متفرقة كل متبع لهوى نفسه غير أن الحج كان عبادة ذات موسم لا يتخلفون عنه لحاجتها إلى أمن لنفوسهم و حرمة لدمائهم، و ما كانوا يتمكنون من ذلك لو كان أحل الشهر بعضهم و حرمة آخرون على اختلاف في شاكلة التحريم، و هو ظاهر.» تفسير الميزان، ج9، ص153.